

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

راجع به این بحثی که دیروز آخر بحث رسید اواخر بحث را بحث امثال و این حرف ها، دو سه تا نکته ای عرض بکنیم قبل از این که وارد بحث خودمان بشویم. این بحث دیروز هم همین جوری طفیلی وارد بحث شد، بنا هم نبود، برنامه ریزی هم نبود و در اثنای صحبت گاهی مثال هایی که می زدیم، صحبت هایی که می کردیم بحث اجتماع امر و نهی بود، گاهی هم مسئله ضد بود و تزامم، ازاله و نجاست و این ها و نماز، غرض یک جوری صحبت شد که گاهی این دو تا با هم خلط می شدند، مثلاً اگر آن نوار گوش داده بشود خیال می کنند که ما بین این دو تا را فرق نگذاشتیم و خلط شده.

عرض کنم که این یک مقداری در صحبت ها خلط بین این دو تا، هدف این بود که چون در ذهن این حقیر صاحب التقصیر هست که این سه تا مسئله دارای یک ریشه اند، مسئله ضد و مسئله مقدمه و مسئله اجتماع امر و نهی، این ها دارای یک ریشه اند، چهار تا مسئله را به عنوان باب ملازمات در کتب اصول متاخر ما آوردند، یکی هم نهی در عبادات و معاملات است.

عرض کردم مسئله نهی در عبادات و معاملات جز ریشه این ها نیست و اصولاً به ذهن ما در باب ملازمات نیست، توضیحاتش را عرض کردیم اما این سه تا به ذهن این حقیر سراپا تقصیر دارای یک ریشه اند، مسئله مقدمه واجب، مسئله امر به شیء مقتضی نهی از ضد است و مسئله اجتماع امر و نهی و آن ریشه واحد همانی است که دیروز عرض کردیم و آن این است که آیا در مقام جعل به مقام امثال ناظر هست یا نه؟ این تحلیل بنده است نه این که در کلمات آقایان آمده، این یک تحلیلی بود که به ذهن ما آمده و توضیحاتش را در محالش دادیم، دیروز که من هی صحبت می کردم روی همان ذهنیت خودم بود چون دیدم بعد از درس بعضی از آقایان گفتند مثلاً رای فلان آقا چیست، نظر من روی آرای آقایان نبود، نظر من روی آن طرحی بود که روی ذهن خودم بود و طبق آن طرحی که در ذهن خودم بودو، در طبق آن طرح فرقی نمی کند، نکته فنی هر سه مسئله یکی است به ذهن ما و آن نکته فنی این

است که آیا در مقام جعل مقام امتثال را در نظر می گیرد یا نمی گیرد؟ این که حالا این از کجا منشاش و ریشه اش چیست این را دیگه حالا شاید در خلال بحث بنده هم یک اشاره ای بکنم پس این معلوم باشد غرض این دو تا مسئله را ما خلط نکردیم، حواسمان جمع است، مسئله ضد با مسئله اجتماع امر و نهی که در اصطلاحات آقایان نکات دیگری دارد لکن به ذهن ما نکته هر سه مسئله یکی است، بله نهی در عبادات این نکته را ندارد و این را سابقا گفتیم الانش هم حال صحبت نداریم، این یک مسئله ای که در ذهن آقایان است.

آن وقت کیفیت طرح مسئله که تزامم چجور باشد، تعارض چجور باشد این خصوصیات این به این معنا نیست که مثلا در کلماتی که در فلان کتاب آمده، مبنائی که فلان آقا دارد این مثلا دقیقا این است، بنده یک راهی در طرح مسائل علمی داریم یک راه متعارف هست که خب می گویند قال فلان، دلیله، قال فلان دلیله ...، یک راه دیگر هم هست که خود مسئله را فی نفسه بررسی می کنیم کار به اقوال نداریم، خود ذات مسئله را، حالا چه در امور تکوینی باشد، فیزیک باشد، شیمی باشد، نجوم باشد، چه در امور اعتباری باشد ذات مسئله را فی نفسه با قطع نظر از قائلین بررسی می کنیم، آن وقت ابداع احتمالات که مثلا از این جا تفکر شروع می شود دو احتمال می شود، آن سه احتمال می شود مثل همین بحث استصحاب که آقایان تشریف داشتند، ما مثلا ادله در احتمالات خود تصویر استصحاب چهار تا گفتیم، در استدلال و دلیل آوردن مجموعا ده تا گفتیم، نهمش که اخبار بود دوازده تا احتمال دادیم که مجموعا شد ۲۱ تا، این کار نداریم که فلان آقا چی گفت، ما یک راهی است که به ذهن این حقیر صاحب التقصیر رسیده که مسائل را با قطع نظر از قائل مطرح می کنیم مثلا بحث تعارض را مخصوصا با آن تفکری که بود، بحث تزامم را، نتیجه تزامم را، اگر غرض مثلا چون بعد از درس عرض کردیم که یکی پرسید که مثلا رای فلانی در فلان کتاب، ما در آن جهت نظر به آرای دیگران نداریم، اگر آمدیم گفتیم این مطلب را فلانی نگفته این ما اصلا کاری به این که کی چی گفته، کی چی نگفته نداریم، این یک طرحی برای مسئله است، اصلا یک راهی است، راه علمی خاص خودش است و مسائل را از همان زاویه عامش وارد می شود، کیفیت، شبیه این کار را مثلا در گذشتگان ابن رشد در این بدایه دارد، خیلی هم قشنگ است، البته ایشان کل فقه را و فروع فقهی را ندارد، آن امهات را دارد مثلا می

گوید تیمم باید با خاک باشد یا مطلق وجه الارض؟ بعد می گوید که سرّ اختلاف هم این است که یک حدیث ضعیف هست، عده ای به این عمل کردند، ما به جای این، خیلی این کتاب بدایة ابن رشد واقعا یک دید فلسفی به فقه کرده یعنی دید روشن و از بالا و خیلی قشنگ، دلیل اختلاف این ها این است، در این جا قیاس هست و یک خبر ضعیف، منهم من رجح خبر ضعیف، منهم من رجح قیاس، ایشان قبل از این که وارد اقوال بشود ما از اول وارد این کار می شویم یعنی از اول می گوییم در این مسئله مجموعا از زمان رسول الله و بعد صحابه و بعد تابعین مجموعا یک خبری نقل شده با این اوصاف و مجموعا به این که قیاسی هم بوده، این هایی که تصور قیاسی با آن شرائط خودش این مجموعه احتمالات را در یک مسئله مطرح می کنیم بعد به اقوال می آئیم. این نتیجه اش این است که گاهی اوقات که ما یک فکری را در آن چارچوب فکری خودش مطرح کردیم مثلا می گوییم این آقا که این حرف را زده این با قواعد نمی سازد اصلا، نه انی که او نزده، او زده چون ما ریشه های این را مشخص کردیم، ریشه های مطلب روشن شد، بعد از روشن شدن ریشه ها مثلا می گوییم این حرف نمی سازد، این حرف در مبنای حجیت خبر با آن ریشه هایی که عرض کردیم نمی سازد، تطابق ندارد. علی ای حال اگر مطالبی گفته شد این الزاما به این معنا نیست که بنده می خواهم شرح عبارت فلان آقا را بکنم، نه این الزامش به آن معناست، این هم نکته دوم بود.

نکته سوم من احتمالاتی را که در مثل ازاله و نماز بود عرض کردم، کل احتمال را گفتیم نه یک احتمال دیگه هم هست اصولا در کلی بحث است و آن احتمال این است که حتی اگر فرض کردیم در مورد ازاله بود و امر به ازاله مقتضی نهی از نماز است، فرض کنیم، یک رای دیگه است کلی است اختصاص به این جا ندارد که در باب عبادات نهی مستلزم فساد نیست، حرمت دارد، نهی حرمت دارد، عقوبت دارد، تکلیف دارد اما معنایش فساد آن عمل نیست، این در باب عبادات. در باب معاملات نهی مستلزم فساد نیست هیچی، دلالت بر صحت می کند، توجه کردید؟ اگر نهی از یک معامله ای آمد این معنایش این است که آن معامله صحیح است.

پرسش: امر به صلوٰه هست؟

آیت الله مددی: نه اگر نهی هم باشد، حالا فرض کنید امر به ازاله است امر به صلوة نیست من باب مثال، این مبنا را چون دیروز توضیح ندادم این را هم ما داریم، البته قائلش انصافا که خیلی شاذ است این قائل لکن ما قائل داریم که نهی در عبادات مستلزم فساد نیست حتی اگر نهی صریح لفظی باشد چه برسد به این جا که نهی ضمنی است، ابوحنیفه از این هاست که حتی اگر گفت لا تصلّ فی الحریر و در حریر نماز خواند عمل حرام انجام داده اما نمازش درست است. این را هم ما حالا اضافه بکنیم چون من همیشه طرح مسئله می کنم، یک بحثی مطرح شد که فرق بین باب اجتماع امر و نهی در اصول و نهی در عبادات یا در معاملات چیست؟ این را چون مهم است عرض کردیم در طول تاریخ همین اصول اسلامی سه تفکر وجود دارد، در این دو تا، حالا نهی در عبادت مثل صلّ و لا تغصب، مراد از نهی در عبادت غصب یک عنوان دیگری خورده نه به عنوان صلوة، اجمالا حالا، نهی در عبادت مثل صلّ و لا تصلّ فی الحریر که نهی خورده به یک حصه ای از صلوة، خود لفظ صلوة در نهی آمده، لا تصلّ این را نهی در عبادت می گویند، صلّ و لا تغصب را اجتماع امر و نهی می گویند، لا تغصب به عنوان صلوتی نخورده، این دو تا که ما اصطلاحا اجتماع می گوئیم این از همان زمان به لحاظ فتوا از قرن ظاهرا فکر می کنم دوم، قرن اولش را می ترسم نسبت بدهم، هست در روایت امیرالمومنین، حالا فرض کنید از قرن اول، این بحث مطرح شده، سه تا بحث در این مدت آمده از قرن اول و دوم، ابوحنیفه قائل است در هر دو مورد نماز درست است ولو در لا تصلّ فی الحریر نهی داشته باشد اما نماز درست است و فرقی بین این دو باب نگذاشته، اگر در دار غصبی نماز خواند نمازش درست است، در حریر هم نماز خواند درست است، بین این دو مورد فرق نباشد، این رای ابوحنیفه.

رای تقریبا شائع بین اصولیین در هر دو نماز باطل است، اگر گفت صلّ و لا تغصب یا گفت صلّ و لا تصلّ فی الحریر در هر دو نهی از نماز است و نهی مستلزم بطلان است، در هر دو مورد، این را حتی گفتیم تا سال های سال مثلا در عبارت سید مرتضی هم ظاهرش همین طور است، آخرش هم بحث اجتماع امر و نهی را بهش ملحق کرده یعنی بحث نهی از صلوة فرق نمی کند، می خواهد به عنوان غصب باشد یا به عنوان لا تصلّ فی الحریر باشد، این نسبتا قائل دارد یعنی در کلمات اهل سنت و حتی شیعه داشتیم که بین این دو تا فرق نمی کند، این رای دوم.

.....

رای سوم این است که این دو باب است، آن جایی که اجتماع امر و نهی است آن جا دو قول است، عده ای قائل بودند که درست است، در میان شیعه از زمان شیخ تقریباً رای بر این است که باطل است، از زمان شیخ طوسی و ادعای اجماع هم کرده مرحوم شیخ طوسی که باطل است و تقریباً تا زمان ما این رای شائع بین شیعه است در باب اجتماع اما در باب نهی در عبادات مسلم است بینشان که باطل است، اگر گفت لا تصل فی الحریر اصالة البطلان نمازش باطل است، روشن شد؟ پس بنابراین این این طور است که در هر دو حکم است اما ما هم از قدمای شیعه هم متاخرین شیعه هم از معتزله علی ما بیالی داریم که این دو تا با هم فرق می کنند در نهی در عبادت باطل است، در اجتماع امر و نهی صحیح است، بنابراین دقت بکنید در این جا زاویه بحث چی شد؟ زاویه بحث این است که آیا این دو تا مسئله یکی اند که عرض کردیم عده ای از اهل سنت یکی می دانند و از شیعه، یا هر دو را نهی در عبادت گرفتند یا مثل ابوحنیفه هر دو را اجتماع امر و نهی گرفتند، البته ابوحنیفه انصافاً آرای شاذ خیلی دارد، انصافاً هم حرف های پا در هوا هم، حالا خودمانیم، عرض کردم در باب این که اگر موش در روغن رفت و از آن ور روغن در آمد آیا این واقعا نجس می شود؟ موش زنده نه مرده، بعد گفت که این مسوخ است، مثلاً مسوخ نجس است. آیا روغن نجس می شود؟ ابوحنیفه گفت اگر این موش خودش در روغن رفت یک حکم دارد، اگر گربه دنبالش بود ...، سنخ تلاعب با شریعت است، از شر گربه در روغن رفت یک حکم دارد، خودش قدم زد در روغن حکم دیگر، انصاف قصه بینی و بین الله، انصاف قضیه مثلاً حس بکند که این ها را مثلاً جاء به رسول الله، همچنین حکمی را خدا و رسول فرمودند، اصلاً تصورش یدل علی فساد، احتیاج به تصدیق ندارد.

علی ای حال کیف ما کان به هر حال حرف های عجیب و غریب دارد. عرض کردیم یکی از عجائب این قسمت مرحوم فضل ابن شاذان است که تقریباً باید گفت ۱۲۰۰ سال قبل چون دیگه ایشان ۲۰ سال دیگه ۱۲۰۰ تمام می شود فوت ایشان است، احتمالاً کتاب را در اثناء نوشته. مرحوم فضل ابن شاذان در میان آن علمای قدیم اصولی در علمای ما لا اقل اولین کسی است که این دو تا باب را جدا کرده، الان از این ۱۲۰۰ سال الان در همین کفایه و کتاب هایی که هست البته خب نکته جداییشان نکته خاصی نوشتند، از آن زمان ایشان گفته باب اجتماع امر و نهی غیر از باب نهی در عبادات است.

ایشان در این ۱۲۰۰ سال، مثلاً سید مرتضی چیزی در حدود ۲۰۰ سال بعد از ایشان است، سید مرتضی یکی گرفته، الان هم جز مسلمات علم اصول ماست که دو بایند، مثلاً باب اجتماع امر و نهی با باب نهی در عبادات، دیگه جز مسلمات اصول است، صلّ و لا تغصب را یک جور جمع می کنند، صلّ و لا تصلّ را جور دیگر جمع می کنند، صلّ و لا تصلّ فی الحریر. فضل ابن شاذان هدفش این بود که اگر نهی در عبادت بود آن جا فساد می آورد، اولاً موضوعاً جدا کرد، بعد هم حکماً جدا کرد، اگر نهی در عبادت بود فساد می آورد، اگر اجتماع امر و نهی بود فاسد نیست، حرمت دارد اما فاسد نیست، تصرف در غضبش حرام است اما نمازش درست است، خیلی این انصافاً در ۱۲۰۰ سال خیلی تفکر بالایی است، هم موضوعاً جدا کرده هم حکماً جدا کرده.

پرسش: فضل در

آیت الله مددی: در جلد ۵ یا ۶ کافی در باب طلاق.

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: فضل، یونس چیست؟ یونس کجا فضل کجا، دیگه ما رجال هم بلد باشیم فرق بین فضل و یونس را می دانیم. مرحوم کلینی این را یک قصه ای نقل می کند کلینی که از یکی از اصحاب که یکی از سنی ها به من گفت آخه شما می گوئید طلاق عدی چون نهی از طلاق دارد باطل است، از آن ور هم دارد که در ایام عده لا تخرجوهن من بیوتهن، در ایام عده نهی از خروج دارند اما اگر زن در ایام عده از خانه خارج شد عده اش درست است، کار حرام انجام می دهد اما عده اش درست است، چطور شد در این جا نهی؟ شما باید بگوئید عده اش هم باطل است، چطور شد اگر نهی شده از خروج از عده و خارج شد عده اش درست است اما کار حرام انجام داده اما اگر طلاق بدعی داد، طلاق غیر شرایط داد چون اهل سنت معروف این است که طلاقش حرام است اما درست است، چرا شما در آن جا می گوئید طلاق فاسد است؟ فرق این دو تا چیست؟ این یکی از علماست که می گوید یکی از سنی ها گفت می گوید من خودم یک جوابی دادم اما خیلی خودم هم قانع نبودم، یک چیزی برای این که این طرف را ساکت کنم، بعد نوشته که بعد رسیدم پیش ایوب نوح، اسم می برد، به ایشان گفتم، ایشان هم یک جوابی داد که خیلی واضح نبود، بعد به فلانی رسیدم، چند نفر

.....

را اسم می برد، رسیدم به فلانی گفتم این شبهه را چجوری جواب می دهی؟ گفت ما تعبد داریم، تعبد آن جا آمده، گفت خب این هم که تعبد است. باز به یکی دیگه، گفتم بعد از این که نقل می کند مرحوم کلینی می گوید و قال الفضل ابن شاذان، که این ظاهرا رساله ای فضل داشته کلینی بعد از قصه آورده، بعید است در تتمه آن قصه باشد، خیلی رساله قشنگی است انصافا، حدود دو صفحه، دو صفحه و نیم ایشان صحبت کرده.

یکی از حضار: اقل اباعبید فی کتاب الطلاق

آیت الله مددی: آهان، فی کتاب الطلاق، جواب اباعبید، فکر می کنم این مال آن نیست، معلوم می شود اشکال اساسا از ابوعبید است، ابوعبید احتمالا فضل ایشان را درک کرده چون ابوعبید ۲۲۰، ۲۲۱ یا ۲۲۲ وفاتش است، خیلی لطیف است یعنی ابوعبید که اشکال می کند فضل در زمان خودش متعرض است، آن وقت ایشان عبارت فضل را می آورد، حدود دو صفحه و نیم، دو صفحه است، خیلی عبارت زیبایی است، بحث اصولی می کند نتیجه می گیرد که فرق است بین نهی که در مثل به خود طلاق می خورد، می خواهد این را بگوید، آن جا گفته طلقوهن لعدتهن، نهی و امر به خود طلاق خورده، این جا گفته لا تخرجهن من بیوتهن، این جا عنوان بیرون کردن از خانه است، نگفته لا یعتدن فی خارج البیت، نهی به خود عده خورده، خیلی تصور عجیبی است، می گوید فرق بین این که اگر از خارنه بیرون رفت عده، البته این تعبیر من است، تعبیر فضل انصافا خیلی روشن روشن نیست که این طور باشد ولی تعبیر بنده صاحب تقصیر این است اما انصافا در ۱۲۰۰ سال قبل فضل این مطالب را با این دقت بنویسد خیلی فوق العاده است انصافا و من همیشه عرض کردم یکی از مشکلات دنیای ما این است، فضل خب نیشابور بوده، قمی ها عجیب است، قمی ها ظاهرا چون ذوق اخباری سفت داشتند و إلا بزرگان قوم باید می رفتند از ایشان استفاده می کردند و ایشان از عجائش این است که همچنان که در این مباحث عقلی که الان برایتان نقل کردم در مباحث نقلی هم فوق العاده است، خیلی فوق العاده است، خیلی عجیب است یک وجود مغتنمی است ایشان و در مباحث نقلی و حدیث شناسی هم مبانی اهل سنت را کاملا مطلع است، این که کاملا می گوید خیلی نظر دارم رویش و هم مبانی ما را کاملا مطلع است و خلط هم نمی کند، در شناخت حدیث اهل سنت من شواهدش را یک وقتی عرض

.....

کردم، در شناخت احادیث اهل سنت اصلا فوق العاده است، یک مقدارش را هم مرحوم شیخ طوسی در جلد نه تهذیب آورده، مسلط به روایات است کاملا و عرض کردم فضل استاد مشترک حتی با بخاری دارد، محمد ابن یحیی ذهلی، البته خب فضل یک شیعه بوده شناخته شده نبوده و در نیشابور بوده، فضل از او هم نقل می کند، در بغداد هم از مشایخ معروف اهل سنت، کاملا مسلط به مبانیشان است، عرض کردم این مثال را عرض کردم بحثی در ارث هست یک روایتی است که بخاری این را آورده، فضل هم ببینید معاصر بخاری است، فضل متوفای ۲۶۰ است بخاری ۲۵۶، چهار سال وفاتشان است، فضل در کتابش می گوید این روایت، روایت اهل سنت هم هست، روایت ما نیست، روایت اهل سنت است، فضل می گوید این اشکال دارد یعنی ببینید می خواهم بگویم دوش به دوش بخاری بحث می کند، حدش این است، خیلی عجیب است، در زمان بخاری، بخاری یک حدیثی را قبول می کند می آورد فضل اشکال می کند اشکال باز هم مال اهل سنت نه ما، روی مبانی آن ها، نمی گویم بخاری آورده، آن حدیث آن زمان مطرح بوده فضل آن حدیث را می آورد و اشکال می کند. من در فتح الباری دیدم که مثلا سیصد سال بعد از بخاری همان عین اشکال فضل را به بخاری می کند یعنی اهل سنت بعد ها یکی از مواردی که به بخاری اشکال می کنند همین جاست و عینا اشکال فضل است، خیلی عجیب است یعنی عینا یعنی کاملا فضل تفکرش تفکر اهل سنت است.

پرسش: اسم می برد؟

آیت الله مددی: نه اسم نمی برد، نمی شناسند، فضل را نمی شناسند، فضل ابن شاذان را نمی شناسند لکن کلام دقیقا کلام فضل است، این خیلی مهم است. بعید هم هست اهل سنت از فضل گرفته باشند، روی مبانی خودشان کار کردند، می گویم حدیثی را بخاری قبول بکند با تبخیری که دارد و فضل اشکال بکند اشکال اهل سنت نه شیعه، آن که اصلا روایت آن ها را ربطی به روایات ما نمی دهیم و بعد اهل سنت در شرح بخاری، در فتح الباری هست عین همان اشکال فضل را می آورد یعنی با همان لغت اهل سنت که این روایت بخاری این اشکال را دارد.

پرسش: آن روایت در خاطرتان نیست؟

آیت الله مددی: یا در باب عول است یا در باب تعصیب است، به نظرم از پسر طاووس است، محمد ابن طاووس

پرسش: اشکال فضل کجاست؟

آیت الله مددی: اشکال فضل در کتاب شیخ طوسی جلد نه در تهذیب شیخ طوسی، به نظرم طاووس است در باب عول یا تعصیب است، در جلد نه تهذیب هم آمده.

علی ای حال این نشان می دهد قدرت ایشان را، البته ما یک مقداری هم از بحث خارج شدیم بنا بود یکمی مقدمه بگوییم که مقدمه ما طولانی شد، این برای توضیح مسئله بحثی که دیروز عرض کردیم یک مقداری روی عوالم دیگر رفتیم، بنا نبود من اصلا در آن بحث وارد بشوم چطور شد از دست ما در رفت، بعد هم دیدم چون احتمالا یک شبهاتی را ایجاد بکند یک مطالبی را عرض کردیم. بعد به عبارات مرحوم برگردیم، یک مقدار عبارت ایشان، ایشان به عنوان قطعه قطعه می آورد:

با تامل در اطراف این بیان روشن خواهد شد که این مفاهیم اعتباری و افکار مصنوعی انسان که چون دریای بیکران بیرون و اندرون تمام ادراکات ما را فرا گرفته.

این مقداری که ایشان نقل کرد ما یک مقدارش را خواندیم، یک مقدارش هم رد کردیم، من عرض کردم این مسئله که انسان دست از وجود بر می دارد و رو می آورد به مواردی که وجود دارند این در اشکال مختلف در زندگی، بیش از آن مقداری است که الان ایشان دارد لکن ما الان وارد این بحث نمی شویم چون ربطی به ما ندارد، یکیش بحث اسطوره است، یکیش بحث خواب است، یکیش بحث مجاز، مجاز را که ایشان آوردند تشبیه و استعاره، مجاز و استعاره را ایشان آوردند و الان هم در زمان ما می دانید یکی از راه هایی که الان خیلی اساسی شده برای انتقال فکر همین راهی است که کارتون هایی که برای بچه ها درست می کنند، یکی از راه های بسیار اساسی شده و یک نکته اساسی در این کارتون ها اعتمادشان بر امور غیر واقعی است، هی می میرد، زنده می شود، زیر ماشین می رود باز در می آید، انواع امور غیر واقعی را می آیند به این تصویر می کشند، این که ایشان نوشته چون دریای بیکران راست است اما به همان مقداری که من گفتم ننوشته اما این در حیثیات مختلف زندگی ما هست، ایشان مال قبل الاجتماع و بعد از اجتماع

نوشته‌اند لکن انصافاً این بحث خیلی عمومیت دارد و خیلی بحث مهمی هم هست و عرض کردم زوایای مختلف دارد که الان واردش نمی‌شویم.

تمام ادراکات ما را فرا گرفته و همه جای افکار ما نفوذ کرده و ریشه دوانده. یک سازمان ریاست و مرئوسیت، فرمانروائی و فرمان برداری بیش نبوده

البته این مال بعد الاجتماع است، این ریاست و مرئوسیت را هم من بعد توضیح می‌دهم که آیا دقیقاً این طور است یا نه و هر گونه اندیشه تازه که تکامل اجتماع پیش آورد

این جا متنتان پیش آورد یا بشر آورد؟ پیش نوشته نفهمیدم چی بخوانیم، گفتیم چیش افتاده نفهمیدیم، من هم در نسبت خیلی احتیاط می‌کنم

که تکامل اجتماع پیش آورد و هر طرح نوینی ریخته شود باز کاری را که انسان به حسب فطرت اولی انجام داده پیروی کرده و روی همان کارگاه نخستین و نقشه اولی می‌باشد.

این عبارت ایشان را هم ما برای احترام ایشان باز هم می‌گوییم که معنای ایشان برای ما روشن نیست یعنی ایشان می‌گوید هر طرحی که در جامعه بشری ریخته بشود همان طرح اولی است، همان ریاست و مرئوسیت است، معلوم نیست این مطلب درست باشد.

آن چه که ما به ذهنمان می‌آید قانون که فرض کنید در قرون هفدهم در اروپا از دوران رنسانس شروع شد حقیقت قانون این بود که می‌خواستند آن را عوض کنند، ریاست و مرئوسیت را بردارند نه این که همان ریاست، ایشان ظاهرش این است، اولاً ایشان تعبیری

دارد که انسان به حسب فطرت اولی انجام داده، اگر مراد این باشد که ریاست و مرئوسیت فطرت اولی انسان است این هم روشن نیست، عبد و مولا فطرت اولیه. عرض کردیم در طول تاریخ ما داریم حتی ارسطو در این جمهوریت دارد، ایشان قائل به عبودیت

ذاتی است که ذاتاً خداوند بشر را دو جور خلق کرده: یک جور عبدند و یک جور مولا، این بعداً در تفکرات دیگر هم به اشکال مختلف آمده دیگر نمی‌خواهم واردش بشوم. این را حتی گفتیم در تعبیر آقای خوئی دارد که اگر مولا گفت افعَل به حکم عقل یجب

.....
علی العبد، ما عرض کردیم که عقل نداریم که عبد، غرض این ها همه ریشه در یک جهت دارد این اطاعت عبد و مولا را یک حکم عقلی یا عقلانی گرفتند، حالا مرحوم نائینی که بیشتر.

پرسش: حس خداشناسی

آیت الله مددی: نه ایشان رئاست و مرئوسیت گرفته، ایشان گفته یک سازمان رئاست و مرئوسیت، بعد می گوید هر گونه اندیشه تازه که تکامل اجتماع پیش آورد همان چیزی است که انسان به حسب فطرت اولی انجام داده. ما نه فطرت اولی ایشان را قبول داریم و نه این که تکامل می آید ادامه همان است، ایشان می خواهد، ظاهرا، ظاهر عبارت، من نمی دانم، ظاهر عبارت می خواهد بگوید اگر مثلا امروز قانون را عوض کردند گفتند پارلمان هست، دولت هست همان بحث رئاست و مرئوسیت است، فقط این رئاست و مرئوسیت عبد و مولا بود حالا اسمش شده دولت و مردم، این تصور این جوری است، این نیست، این واقعیت ندارد. اولاً فطرت اولی که رئاست و مرئوسیت باشد باز واقعیت ندارد. ما مسئله عبد و مولا را یک مسئله اجتماعی می دانیم، البته من سابقا کرارا عرض کردم در تفکرات مارکسیستی مرحله بردگی را یک مرحله خاصی می دانند، بعد از کمونیسم اولیه مرحله بردگی است، بعد مرحله فئودالی است، بعد سرمایه داری، بعد اشتراکی و سوسیالیستی و بعد هم کمونیسم، این را که قبول نکردیم، این حرف بی اساسی است، ظاهرا خود آن ها هم که طراحش بودند گیر داشتند چون مارکس در این کتاب سرمایه جایی می گوید وجه تولید آسیائی، این را شراحش گفتند که ایشان می خواسته بگوید که حرف هایی که ما گفتیم با اروپا می خورده، با آسیا معلوم نیست بخورد، انصافش حرف هایی است که اساس درستی ندارد، تاریخش هم درست نیست، تطبیق تاریخش هم درست نیست لکن این که در جامعه انسانی عبد و مولا بوده این جای انکار نیست، حالا مرحله تاریخی نباشد جای انکار نیست و این را ما فقط آمدیم هنر ما این بود که این عبد و مولا وقتی بخواند ریشه قانون بشود این قانون دارای شکل خاصی می شود، عرض کردیم از زمان مرحوم آقای خوانساری در حوزه های ما، چون قبل از ایشان ندیدم، شاگردانشان هم مرحوم آقای خمینی هم همین راه را رفتند، این ها آمدند مطرح کردند مسئله خطابات قانونی.

پرسش: موسس خطابات قانونی را امام می گویند

آیت الله مددی: نه در کتاب آسید محمد تقی خوانساری آمده، قبل از ایشان آن جا آمده، اصلا عبارت ایشان خیلی عجیب است، می گوید احکام شرعی خطابات قانونی هستند توش بعث و زجر ندارد، این خیلی عجیب است. معلوم می شود تازه کلمه خطابات قانونی اول آمده

پرسش: در همان

آیت الله مددی: در یک کتابی آقای انصاری دارد راجع به مرحوم آقای خوانساری دارد، مرزبان ایمان و یقین، اواخرش یک رساله ای به فارسی هم هست، تقریر ایشان در صلوٰة جمعه، من نمی دانستم تا حالا، آن جا دیدم، هفت هشت ماه است که دیدم، ده ماه است، در آن جا، حالا آن مشککش این است که ایشان می گوید احکام شرعی توش بعث و زجر ندارد، این خیلی عجیب است، فکر نمی کنم در قم کسی پیدا بشود بگوید احکام شرعی بعث و زجر ندارد، عرض کردیم ما بر فرض هم، و انصافش این جای شبهه دارد که در خطابات قانونی بعث و زجر مصطلح ما نباشد اما عرض کردیم فارق اساسی این است که ما اگر بر فرض متون شریعت را تفسیر قانونی کردیم قطعاً باید توش ولایت فرض بکنیم یعنی فرق اساسی متون دینی ما با مسئله خطابات قانونی و با قانون، احتمالش هست در قانون ولایت فرض نکنیم و اصل را بر عدم ولایت بگذاریم، این احتمالش هست و اگر ولایت نیامد بعث و زجر هم نیست چون بعث و زجر تابع ولایت است، به تعبیر ایشان تابع رئاست و مرئوسیت، ما به جای این کلمه ولایت گذاشتیم، این تابع ولایت است اما قطعاً در شریعت مقدسه در تمام شئونش ولایت مطرح است و عرض کردیم چهار ولایت در قرآن ذکر شده: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر که اولی الامر هم مرحله سوم است، یک ولایت عمومی هم هست المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض، این آقایی هم که ولایت فقیه قائلند باید این را بین ولایت مومنین و اولی الامر قرار بدهند، این اگر ثابت بشود از خارج قرآن ثابت شده، به روایات ثابت شده.

علی ای حال این مطلبی را که ایشان در این جا فرمودند این یکی از نکات، چون من بعد خودم این را شرح می دهم دیگه بیش از این نمی خواهم شرح بدهم، این که ایشان می گویند تکامل جامعه بشری همان شکل است، بعضی ها این عقیده را دارند مثلاً الان نظام

جمهوری آمد این همان استبداد سابق است، فرقی نکرده، شکش عوض شده یا اگر فرض کنید نظام سرمایه داری جدید آمده این همان بردگی سابق است، این با بردگی سابق فرقی نکرده، یک تصور این جوری هست نه این که می خواهم بگویم اختصاص به آقای طباطبائی دارد، این تصور هست لکن انصاف قصه این طور نیست. حتی در نظام مراحل تاریخی که آن قائل هست آن جا هم می آید خصائص اجتماعی را، نه از جهات ما، خصائص اجتماعی نظام بردگی که مثلا در نظام بردگی ذات شخص و اعمال شخص و همه حیثیت شخص ملک است اما در نظام سرمایه داری ذات شخص ملک نیست، کارش ملک است و این که ذات شخص ملک باشد در نظام فتوئالی یک چیز متوسط، من نمی خواهم حالا شرح آن مطالب را بدهم، آن تحلیل یک تحلیل اجتماعی است، آن ربطی به ما ندارد، ما تحلیل قانونی داریم، ما آمدیم اعتبارات قانونی را بر اساس رابطه عبد و مولا، بر اساس مثلا قانون، بر اساس قاعده عقاب و عدم عقوبت یعنی کلامی ان شا الله توضیحش را عرض می کنم.

غرض این مطلبی که ایشان در این مطلب دو سه سطر فرمودند یک: این که انسان به حسب فطرت اولی دنبال رُاست و مرئوسیت است یعنی این تصور همیشه هست جامعه بشری باید جوری باشد که همیشه یک رئیس داشته باشد، یک حاکم داشته باشد و یک محکوم، شاید با ظاهر آیه هم این معنا نخورد، لابد منه است، این ذات قصه است، شاید با ظاهر آیه و لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط، شاید تصویر قرآنی از حکومت صحیح دینی این باشد همه مردم خودشان قیام به قسط بکنند، نفرمود لَنُقِیمَ النَّاسَ، نه این که ما مردم را واگذار، یعنی دیگه آن جا حاکم و محکوم نیست، این تعبیر مردم سالاری هم که الان متعارف است این در مقابل حاکم سالاری است یا در مقابل اشراف سالاری، حکومت هایی که قائل هستند دست اشراف و اعیان و شاهزادگان و پادشاهان الی آخره، انواع حکومت. یا در آن حزب باشد، حزب سالاری باشد، حکومت هایی که الان روی کره زمین هم هستند، حزب کمونیست و فلان، این اصولا در حاکم، مردم سالاری فرض مردم در مقابل حاکم می کند، طبق این تصور اصلا دیگه فرض مردم سالاری هم مطرح نیست، همه سالارند، حاکم و محکوم، اصلا بحث حاکم و محکوم مطرح نیست

آیت الله مددی: ظاهر آیه که می شود یعنی ظاهر آیه مبارکه

پرسش: با نهج البلاغه

آیت الله مددی: آن للناس یعنی ممکن است که مراد یعنی به مرتبه ای برسند که امر را از خدا بگیرند، این که ظاهر آیه لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان یعنی اگر حقت رسالت الهی روشن بشود، حقیقت کتاب روشن بشود، حقیقت میزان که عترت است در روایات معروف بین مسلمین روشن بشود خود مردم قیام به قسط می کنند، دیگه حاکم و مردم سالاری در مقابل حاکم سالاری و دولت سالاری و حزب سالاری، دیگه ظاهرش این است که

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: آخه آن هم در روایت دارد فوضع یده علی رؤس العباد فتکمل بها احلامهم، این را دارد، شاید آن مرحله کمال عقل این است که دیگه مسئله، دیگه همه مردم می دانند کارشان را انجام بدهد، دیگه کسی نمی خواهد، نه فقیهی می خواهد حکمی برایشان بیان نکنند نه میزانی، خودشان آن چه که انبیای الهی فرمودند بینات و میزان و کتاب، بینات مجموع خطوط رسالت الهی است، کتاب و میزان هم در اسلام و قرآن و عترت اهل بیت سلام الله علیه عترت است و با این دو تا، ظاهر آیه که این طور است پرسش: حاکم هم از مردم حساب می شود

آیت الله مددی: دیگه حالا فرض کنید حاکم کارش یک نوع تنظیم کار ها باشد و إلا ظاهر آیه مبارکه این است که ليقوم الناس بالقسط

بعد ایشان می فرماید:

البته همه این ها مستوره و نمایش دهنده سازمان حقیقی علیت و معلولیت است که حتی در افکار اعتباری خود نمایی می کند. البته ایشان ظاهرا بحث خلط اعتبارات و امور متاصله هست، مستوره را با ت نوشتند، به نظرم با طاء باید باشد، مستوره در اصطلاح یک نمونه است، از سطر است مثل مسطر، ظاهرا باید با طاء باشد، به ذهن من این طور است.

.....
مستوره پوشیده است، آن مستوره یعنی از ستر، در سابقا مسطر داشتند چون صفحات خط نداشت، آن را زیر کاغذ می گذاشتند با انگشت می کشیدند یعنی یک مقوا می گرفتند از این سرش به آن سرش نخ می گذاشتند، با نخ درست می کردند این مسطوره بود، این را زیر صفحه می گذاشتند با دست و انگشت روی آن نخ می کشیدند، آن وقت این جا یک خط می افتاد روی آن می نوشتند، خط نبود، من بعضی کتاب های خطی را دارم مال خیلی وقت هم هست، شاید نزدیک سیصد سال بیشتر است، هنوز آثار آن خط رویش هست که با انگشت خط کشیدند، هنوز از بین نرفته.

علی ای حال می گوید همه این ها مسطوره آن قانون علیت و معلولیت است، البته علیت و معلولیت در باب امور اعتباری خاص خودش است، از زاویه دیگری است نه آن علیت و معلولیت متعارف.

بعد ایشان وارد نهی می شوند که متاسفانه باز یک تفسیر فلسفی و کلامی از نهی ارائه می دهند

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين